**درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری**

**بحث: استصحاب**

**14011215**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

مرحوم آخوند اینجا بحثی را عنوان می‌کنند که اصل بحث در کلام شیخ در تتمۀ تنبیهات استصحاب وارد شده. اوّل عبارت شیخ را بعضی قسمت‌هایش را می‌خوانم و بعد وارد عبارت مرحوم آخوند بشوم.

مرحوم شیخ یک مقدمه‌ای را شروع می‌کنند می‌گویند که: «أنّك‏ قد عرفت‏ أنّ‏ الاستصحاب‏ عبارة عن إبقاء ما شكّ في بقائه، و هذا لا يتحقّق إلّا مع الشكّ في بقاء القضيّة المحقّقة» یا متحققه «في السابق بعينها في الزمان اللاحق.

و الشكّ على هذا الوجه لا يتحقّق إلّا بامور:

الأمر الأوّل:

بقاء الموضوع في الزمان اللاحق، و المراد به معروض المستصحب.

فإذا اريد استصحاب قيام زيد، أو وجوده، فلا بدّ من تحقّق زيد في الزمان اللاحق على النحو الذي كان معروضا في السابق، سواء كان تحقّقه في السابق بتقرّره ذهنا أو بوجوده خارجا، فزيد معروض للقيام في السابق بوصف وجوده الخارجيّ، و للوجود بوصف تقرّره ذهنا، لا وجوده الخارجيّ.

و بهذا اندفع ما استشكله بعض في كلّيّة»

ایشان می‌گویند که شک باید در بقای قضیۀ متیقنه داشته باشیم. و این که شک در بقای قضیۀ متیقنه باشد ما باید موضوع باقی باشد تا شک ما در بقای قضیۀ متیقنه باشد. بعد می‌گویند این بقای موضوع به معنای، مراد از موضوع معروض مستصحب هست و مراد از بقای موضوع این هست که این موضوع به همان نحوی که در سابق معروض مستصحب بوده است الآن هم معروض مستصحب باشد. بنابراین در قضایایی که به مفاد کان ناقصه هست بگوییم زید عالمٌ. چون در زمان یقین زید به وصف وجود خارجی‌اش معروض عالمیت هست بنابراین الآن هم باید به همان وصف معروض باشد. اگر می‌گوییم زید موجود این زید به وصف وجود ذهنی‌اش معروض وجود بوده. پس بنابراین الآن هم باید به همان شکل. بنابراین ایشان می‌گویند این اشکالی را که بعضی‌ها مطرح کردند که احراز بقای موضوع در همۀ قضایا نیست. در قضایایی که به مفاد کان ناقصه باشد بقای موضوع معتبر است احراز بشود. ولی اگر به نحو کان تامه باشد اینجا بخواهید شما قبل از این که استصحاب کنید موضوع را احراز کنید، دیگر استصحاب برای چی می‌خواهید؟ ایشان می‌گوید که اینها غفلت کردند که مراد ما از بقای موضوع این هست که موضوع به همان شکلی که در قضیۀ متیقنه معروض مستصحب بوده است الآن هم معروض مستصحب باشد. و بین قضایایی که به مفاد کان تامه هست و قضایایی که به مفاد کان ناقصه هست در این جهت فرق هست. بعد خب بحث را ادامه می‌دهد و یک نکاتی را متذکر می‌شود. مرحوم شیخ این شکلی بحث را دنبال کرده بود، گفته بود که شک باید در بقای قضیۀ متیقنه باشد برای این که این شک تحقق پیدا کنند باید موضوع باقی باشد. مرحوم آخوند اینجوری اصلاً بحث را دنبال نمی‌کنند. می‌گویند بقای موضوع را تفسیر می‌کنند و اتحاد قضیه متیقنه و مشکوکه. می‌گویند مراد از بقای موضوع یعنی اتحاد قضیۀ متیقنه و مشکوکه. و بعد احراز وجود موضوع خارجاً هم می‌گویند اصلاً معتبر نیست. عبارتش را هم بخوانیم.

«المقام الأول أنه‏ لا إشكال‏ في‏ اعتبار بقاء الموضوع‏

بمعنى اتحاد القضية المشكوكة مع المتيقنة موضوعا كاتحادهما حكما ضرورة أنه بدونه لا يكون الشك في البقاء بل في الحدوث و لا رفع اليد عن اليقين في محل الشك نقض اليقين بالشك فاعتبار البقاء بهذا المعنى لا يحتاج إلى زيادة بيان و إقامة برهان»

بعد ۲، ۳ سطر دارند آن را نمی‌خوانم. بعد می‌گوید: «و أما بمعنى إحراز وجود الموضوع خارجا فلا يعتبر قطعا في جريانه لتحقق أركانه بدونه نعم ربما يكون مما لا بد منه في ترتيب بعض الآثار ففي استصحاب عدالة زيد لا يحتاج إلى إحراز حياته لجواز تقليده و إن كان محتاجا إليه في جواز الاقتداء به أو وجوب إكرامه أو الإنفاق عليه.»

این بیان مرحوم آخوند.

ما سابق عرض می‌کردیم که به نظر می‌رسد که ما دو تا شرط داریم. یک شرط بقای خارجی موضوع، احراز بقای خارجی موضوع هست. یک شرط اتحاد قضیۀ متیقنه و مشکوکه. این شرط دوم شرط عام است، در همۀ قضایا هست. شرط اوّل، شرط خاص، قضایایی که به مفاد کان ناقصه است. این را اینجوری عرض می‌کردیم. حالا می‌خواهم یک نکته‌ای عرض کنم، ما اینجور عرض می‌کردیم وقتی ما می‌گوییم زید عالم، من یقین دارم که زید عالم است در جایی می‌گوییم ما یقین داریم زید عالم است که زید وجود خارجی‌اش احراز شده باشد و الا نمی‌دانیم زید عالم. من حالا اینجا می‌خواهم یک گونۀ دیگری بحث را دنبال کنم. آن این است که هم در کلام مرحوم آخوند، هم در کلام مرحوم شیخ قضیۀ متیقنه مطرح هست که البته مرحوم شیخ قضیۀ محققه یا متحققه تعبیر می‌کنند. عرضم یک چیز دیگر است. می‌گویم اگر ما به تعبیر روایات مراجعه کنیم متعلق یقین و شک قضایا نیست، مفردات است اصلاً. لأنّک کنت علی یقین من طهارتک فشککت. این که ما متیقن و مشکوک را قضایا تعبیر بکنیم، این تعبیر منطقی است. ولی در تعبیرات روایی نیامده. انا متیقن بعدالة زید، بوجود زید. نه انا متیقن زید عالم، زید موجود، این شکلی هیچ وقت نمی‌آید. انا متیقن من یا بِ. حالا با من گاهی اوقات متعدی می‌شود، گاهی اوقات با بِ متعدی می‌شود. و در تعبیر خود روایات استصحاب هست لأنّک کنت علی یقین من طهارتک فشککت. و این تعبیر قضایای متیقنه و قضایای مشکوکه تعبیر درستی نیست. روی همین جهت به نظر می‌رسد که کلام مرحوم شیخ ساختارش به آن چیزی که در روایات هست نزدیک‌تر است. حالا مقدمه‌ای که مرحوم شیخ اینجا طراحی کرده را کنار می‌گذارم. چون مرحوم شیخ ابتدا می‌گوید که شک باید در قضیۀ محققه باشد، و شک در قضیۀ محققه متوقف بر اموری هست که یکی از آن امور بقای موضوع هست. نه من به این شکل بحث را نمی‌خواهم دنبال کنم. بحث سر این هست که بالأخره من باید در یک امری که یقین دارم، در همان امر شک داشته باشم. یک بحث، بحث اتحاد مستصحب ماست. ببینید آن چیزی که محمول هست در قضیۀ متیقنه و در قضیۀ مشکوکه به اصطلاح مرحوم آخوند آن محمول را ما به موضوع نسبت می‌دهیم و آن را متعلق یقین قرار می‌دهیم. به جای این که بگوییم انا متیقن، زید عالم. می‌گوییم انا متیقن بعدالة زیدٍ. بنابراین این که مرحوم آخوند می‌گوید اتحاد قضیۀ متیقنه و قضیۀ مشکوکه معتبر است موضوعا و محمولاً این در واقع این هست که مستصحب ما یعنی متیقن ما و مشکوک ما باید یکی باشد. می‌گوید مستصحب ماست. مستصحب عبارت است از در زمان سابق متیقن هست، در زمان لاحق مشکوک هست. متیقن و مشکوک ما باید یکی باشد. یکی بودنش به این هست که هم خود مستصحب که در واقع در آن قضیۀ متیقنه محمول است. یکی باشد که همۀ آقایان می‌گویند. می‌گویند قضیۀ متیقن، مستصحب باید یکی باشد. آن چیزی که اینجا نکتۀ جدیدی هست که نیاز به تذکر دارد بقاء الموضوع است. و الا بقاء المحمول به اعتبار مرحوم آخوند همان مستصحب است. اتحاد متیقن و مشکوک از اوّلی که ابقاء ما کان ما تعبیر کردیم معنای ابقای ما کان این هست که مشکوک و متیقن یکی باشد.

شاگرد: یعنی لغو است؟

استاد: نه، می‌خواهم بگویم، همان عبارت قبلی که دارد همین را می‌رساند. این چیزی که اینجا باید، این هم از شئون همان است. یعنی بقاء موضوع از شئون اتحاد قضیۀ متیقنه و مشکوکه است. معذرت می‌خواهم، اتحاد متیقن و مشکوک است. این که اصلاً متیقن و مشکوک باید یکی باشند رکن اوّلیۀ استصحاب است. اینجا لازم نیست گفته بشود، اوّل بحث استصحاب هم گفته شده. اینجا تأکیدی بر این هست که برای این که اتحاد متیقن و مشکوک صدق بکند باید مضاف الیه متیقن ما با مضاف الیه مشکوک یکی باشد. عبارت مرحوم آخوند. یا مضاف الیه ما در وجود خارجی یکی باشد، به تعبیر مرحوم شیخ. یعنی من می‌خواهم بگویم که ما ساختار بحث را روی قضیۀ متیقنه و مشکوکه نبریم. باز هم همان دو شرطی که مطرح می‌کردم می‌خواهم بگویم هست، نه این که آن دو تا شرط نیست. ما در واقع اینجا دو تا نکته داریم. یک نکته این، یعنی در واقع سه تا مطلب داریم، این سه تا مطلب، یکی‌اش از قبل معلوم بوده. دو تا جدید، دو تا مطلب جدیدی که هست هر دو در مورد بقای موضوع است.

شاگرد: بقای محمول معلوم بوده؟

استاد: آن محمول به اصطلاح آنها همان متیقن و مشکوک ماست. همان مستصحب ماست، که آن روشن است که بالأخره ما باید مستصحب، از اوّل، حالا به اصطلاح مرحوم مظفر در اصول فقه ایشان می‌گوید ارکان استصحاب هفت تاست. یکی این که یقین داشته باشیم، یکی این که شک داشته باشیم، یکی این که متیقن و مشکوک ما مع قطع النظر عن الزمان یکی باشد. این همان شرط اوّلیۀ بحث هست که اینجا هم بحثش نیست. از اوّل بحث که متیقن و مشکوک باید یکی باشد. بحث این هست که برای این که آن چیزی که اینجا باید توضیح داده بشود مطلب اضافه است. آن مطلب اضافه این هست که متیقن و مشکوک ما که همان مستصحب ماست یک معروضی دارد. آن معروض هم باید یکی باشد. و در مواردی که به نحو کان ناقصه هست وجود خارجی‌اش هم تحقق داشته باشد. یعنی عرض من این هست که ساختار بحث روی قضیۀ متیقنه، قضیۀ مشکوکه به آن شکل تعبیر نکنیم. این البته بحث بیشتر شکلی است. می‌خواهم بگویم ما سعی کنیم تعبیراتی را که در مورد این بحث قرار می‌دهیم هم به تعبیرات روایی که تعبیرات عرفی هم اتفاقاً بر طبق همان هست نزدیک کنیم. یک چیزهایی را وسط نکشیم که بعد در جمع کردن بحث بخواهیم با مشکل مواجه بشویم. این که ما هست این که ما باید متیقن ما و مشکوک ما یکی باشد. خب این مطلبی هست که از اوّل بحث استصحاب روشن است.

نکتۀ دوم این که متیقن و مشکوک ما که یکی هست یک مضاف الیه دارد. حالا من تعبیر معروض نمی‌کنم. یک مضاف الیه دارد. آن مضاف الیه‌اش در قضایای به مفاد کان تامه، آن مضاف الیه‌اش وجود خارجی‌اش مطرح نیست. می‌گوییم من یقین داشتم به وجود زید الآن شک دارم در وجود زید. آن زیدی که مضاف الیه هست وجود خارجی‌اش مطرح نیست. ولی در جایی که به نحو قضایا کان ناقصه باشد آن مضافه الیه‌اش باید در خارج تحقق پیدا بکند تا من بگویم من یقین دارم به قیام زید. وقتی می‌گویم من به قیام زید یقین دارم در جایی می‌گوییم که زید در خارج تحقق داشته باشد. این نکته را هم توجه بفرمایید، تکیۀ ما در این هست که یقین صدق نمی‌کند. یعنی عرفاً یقین در جایی صدق می‌کند که در سابق تحقق داشته باشد. بحث این که در شک، مهم این نیست، ما دیروز در کلاس راهنما من بحث را روی شک بردم، ولی بحث دقیق‌تر این است که ما روی یقین بحث را دنبال کنیم. ببینید می‌گویم من یقین دارم به عدالت زید. حالا اگر زید نمی‌دانم هنوز زنده هست یا زنده نیست و بر فرض زنده بودن آیا عادل هست یا عادل نیست؟ اینجا می‌گویم من یقین داشتم که زید عادل است. اگر بخواهم بگویم شک من به همان نحوی باشد که یقین من تعلق گرفته. اگر نحوۀ تعلق شک به همان نحوی باشد که یقین تعلق گرفته باشد باید مضاف الیه مشکوک من وجود خارجی‌اش احراز شده باشد. و الا این به آن نحو نیست. من می‌گویم من به عدالت زید یقین داشته‌ام، الآن در عدالت زید شک دارم. این را در کجا می‌گویم؟ در جایی که وجود زید در زمان شک محرز باشد تا این جمله صدق کند. بله من می‌توانم الآن بگویم که الآن اگر زید، من شک دارم در حیات زید و بر فرض حیات در عدالتش هم شک دارم. این جمله صحیح است که بر فرض حیات در عدالتش هم شک دارم، ولی یقین سابق من به این شکل تعبیر نمی‌کردم که من بر فرض حیات در عدالتش یقین دارم. نه، من می‌گویم حیات دارد یعنی مفروغ عنه هست حیات در این جمله، می‌گویم به عدالتش یقین دارم. پس بنابراین برای این که مشکوک ما عین متیقن باشد، البته منهای جهت زمان البته، این در قضایایی که به مفاد کان ناقصه هست باید آن مضاف الیه مستصحب ما، مضاف الیه متیقن و مشکوک ما در عالم خارج تحقق داشته باشد چون در متیقن ما در عالم خارج تحقق دارد، در مشکوک ما هم باید در عالم خارج تحقق داشته باشد، تا مشکوک ما همان متیقن باشد. تعبیر عرفی.

شاگرد: متیقن تقدیری باشد چی؟

استاد: اینجور نیست. اگر تقدیری باشد عیب ندارد. ولی همچین تعبیری نمی‌کنند.

شاگرد: تعبیر نکنند ولی شک در یقین، یقین را در درون خودشان

استاد: آن یقینی که عرف یقین نمی‌داند جزء ادلۀ استصحاب نیست. ادلۀ استصحاب دلیلی هست که عرف یقین را چیز می‌داند. متیقن و مشکوک‌هایی که عرف تعبیر نمی‌کند آن مصادیق چیز نیست. یعنی مشکلی که ما در قضایای سالبه به انتفاء موضوع داریم که استصحاب عدم ازلی و امثال اینها هست که عرف هیچ وقت نمی‌گوید من یقین دارم به نحو عدم ازلی.

شاگرد: آن اصلاً یقینش را نمی‌بیند.

استاد: نه آن هم همین است. آن به دلیل این که آن را در این می‌بیند، نمی‌گوید اگر، اینجوری هیچ وقت تعبیر نمی‌کند. وقتی می‌بیند که زید وجود خارجی دارد و عادل است نمی‌گوید اگر زید عادل باشد چیز هست. این یقین را هیچ وقت نمی‌گوید.

شاگرد: نه درست است اگر آنجور باشد بله. اصل وجودش در مشکوک. تفکیک می‌تواند بکند.

استاد: عیب ندارد آنجا اشکال ندارد. مهم نیست. عرفاً اگر یک همچین چیز بکند اشکال ندارد، مانعی ندارد. ولی به شرطی که عرف به همچین چیزی توجه بکند. اگر توجه بکند، خیلی وقت‌ها به آن هم توجه نمی‌کند. ولی در جایی که زید وجود خارجی دارد هیچ وقت نمی‌گویند اگر زید وجود داشت عادل است. یعنی سابقاً اگر زید موجود بوده عادل بوده. نه، اگر ندارد. اگر کأنّ شک دارم. در جایی که یقین دارم اگر زید موجود باشد هنوز به عدالتش یقین دارم تعبیر عرفی نیست. بنابراین در این جا، یعنی عمدۀ قضیه این نکته هست که، حالا البته یک نکته‌ای اینجا من می‌خواهم مطرح کنم آن این است که، حالا در جایی که من یقین ندارم به حیات زید، و بر فرض حیاتش هم در عدالتش شک دارم، چه باید کرد؟ من تصورم این هست که عرفاً اینجا استصحاب می‌کنم. ابتداءً حیات زید را استصحاب می‌کنم نه برای ترتیب آثار حیات زید. فرض کن اصلاً حیات زید خودش هیچ اثری ندارد فرض کنید. بلکه مقدمةً لاستصحاب عدالة زید. این نکته‌ای هست شیخ یک ان قلت و قلتی اینجا در رسائل دارد، آن ان قلت و قلت را ملاحظه بفرمایید و این را ان شاء الله فردا بحث را ادامه می‌دهیم. مرحوم شیخ اینجا یک سری بحث‌های عقلی کرده، که مرحوم آخوند هم پاسخ داده. من آن بحث‌های عقلی که اینجا بقای موضوع، بقای مستصحب، لا فی موضوعٍ محال هست آنها را کلاً حذفش می‌کنم. چون نگاه یک مقدار فلسفیانه‌ای که در این بحث وارد شده و یک مقداری بحث را از مسیر اصلی‌اش خارج کرده را حذف می‌کنم و آن، بحث عمدتاً اینجا هست که آیا صدق نقض یقین به شک متوقف بر چیست؟ ما می‌خواهیم بگوییم صدق نقض یقین به شک متوقف بر این هست که ما یقین سابق داشته باشیم. شک ما به عین ما تعلق به الیقین تعلق گرفته باشد. این نقض به شک متوقف بر این هست. همین مقدار کافی هست برای اثبات دو شرطی که ما می‌گوییم. یک شرطش این هست که مستصحب ما و مضاف الیه مستصحب ما یکی باشند و یک، همان تعبیری که مرحوم آخوند تعبیر می‌کند بقای قضیۀ متیقنه و مشکوکه. یک شرط دیگر این هست که مضاف الیه مستصحب ما در قضایایی که با مفاد کان ناقصه هست در خارج موجود باشد.

شاگرد: اگر متیقنش موجود است مشکوک هم موجود است. اگر آن تقدیری است.

استاد: مشکوک هم موجود است. حالا تقدیری آن بله آن اشکال ندارد.

شاگرد: القاء خصوصیت نمی‌شود کرد اینجا؟

استاد: نه القاء خصوصیت نمی‌شود کرد. و من اصلاً تصورم این هست که آن یک چیز شرطش این است که عرف توجه به آن چیزها داشته باشد. نوعاً عرف به این نحو اصلاً توجه ندارد. اگر عرف توجه داشته باشد لا مضایقة فی القول بجریان الاستصحاب.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان